

نقدی بر روایت خاطرات اردشیر زاهدی، فرزند توفان

به قلم رضا رحیم پور

بخش چهارم

بخش اول و دوم :

<http://www.mahnaaz.com/mx/zd.pdf>

بخش سوم :

<http://www.mahnaaz.com/mx/zdd.pdf>

رابطه سرفرو کردن دربرف با پایان یافتن زمستان

آقای اردشیرزاهدی براستی فکرمیکنند که تمام گیتی دست روی دست گذارده وازهمه جا بی خبرتنها منتظر ظهور خاطرات بکرایشان بوده اند تا بلکه از فیض افاضات ایشان بهره مند گردند. انگاری ایشان میپندارند که کودتای شوم ۲۸ مرداد تنها دستپخت ایشان بوده و از آنجائی که ایشان مایل نیستند تا درباره آن کودتای سخن گویند، پس دیگر منبع دیگری در این عصرتکنولوژی و اینترنت موجود نیست، تا از ته و توی آن کودتای شوم سر درآوریم. انگار نه انگار که همان کرمیت روزولت، که حتی یکبارهم برای نمونه نام اودرکتاب خاطرات آقای

اردشیرزاهدی ذکر نمیشود، وجود خارجی دارد و کتابی در سال ۱۹۷۹ تحت عنوان " پاد کودتا (ضد کودتا) ، مبارزه برای کنترل ایران" به نگارش درآورده است.

انگاره انگار که مثلاً خانم مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده آمریکا در مارچ سال ۲۰۰۰ بابت " دخالت نظامی کشورش" و به بیانی دیگر " کودتا " - اینجایش را توضیح دادم که آقای اردشیرزاهدی هم بفهمد ، چنانکه همه ایرانیان فهمیده اند! - بر علیه دولت ملی و مردمی زنده یاد مصدق، از ملت ایران پوزش خواسته است.

انگاره انگار که مثلاً روزنامه معتبر نیویورک تایمز، در رابطه و بدنبال کند و کاودر سخنان خانم آلبرایت، یکی از اسناد مهم سیا درباره کودتا به قلم دونالد ویلبررا در جولای سال ۲۰۰۰ منتشر ساخته است.

انگار نه انگار که مثلاً خود شاه شخصاً چند روز پس از کودتا دیداری با آقای کرمیت روزولت داشته است و در رابطه با بازگشت شاه به تخت و تاجش از او سپاسگزاری نموده است که : " من تاج و تختم را به خدا، ملت، ارتش و شما مدیون هستم". (حالا چرا اصولاً شاه یک کشور مستقل می بایستی ۲۵ درصد از تاج و تختش را مرهون یک بیگانه باشد، بیشک خود معمائی است که آقای اردشیر زاهدی و دیگر شاه الهی های ما هنوز از درک آن عاجزند!)

در اینجا نمونه ای می آورم تا شاید آقای اردشیرزاهدی هم متوجه گردند. چند ماه پیش از به اجرا در آوردن کودتا ۲۸ مرداد، سیا، و ،ام. ای. ۶، درصد بودند تا پیام و دستوری مهم را به شاه دودل و شکاک برسانند، تا بدینوسیله اعتماد شاه را بدست آورند و او را از اهداف و جدی بودن این کودتا آگاه سازند. آنان به همین خاطر درصد بودند این پیام را از طریق خواهر همزاد شاه، شاهدخت اشرف پهلوی، که شاه بدو اعتماد کامل داشت، برسانند. به همین خاطر، اسدالله رشیدیان

در ۲۴ تیر ۱۳۳۲ در ریویرا (فرانسه) ترتیب ملاقات شاهدخت اشرف با دو جاسوس از،سیا، و ،ام. ای. ۶، را فراهم میسازد.

<http://www.shahbazi.org/pages/Reporter9.htm>

شاهدخت اشرف پس از ملاقات با این دو جاسوس، علیرغم ممنوعیت ورودش به ایران، در اواخر تیر ماه ۳۲ به تهران می‌رود و پیام، سیا، و ،ام. ای. ۶، را غیرمستقیم (گویا از طریق ثریا، ملکه پیشین) به شاه میرساند و بلافاصله ایران را در اول مرداد ماه ۳۲ ترک می‌کند. حال امکان دارد که شاهدخت اشرف این ملاقات خود با آن دو جاسوس انکار کند و آنرا دروغی بیش نخواند. ولی این بدان معنا نیست که چون شاهدخت اشرف این ملاقات را منکر می‌شود پس ما هم باید آن ملاقات و یا احتمال انجام آن ملاقات را فراموش کنیم. خیر، به هیچوجه. خوب این طبیعی است که شاهدخت اشرف (مانند آقای اردشیرزاهدی و دیگران) آن وقایعی که بنفع خودشان نیست، را انکار کنند. ولی خوب شاهدخت اشرف که تنها منبع اطلاعاتی نمیباشد و ما میتوانیم به سراغ دیگر افراد درگیر در این ملاقات رجوع کنیم. افزون بر آن شاهدخت اشرف هم تا حدودی میتواند منکر رخدادها شود. در هر حال ایشان برای نمونه نمیتوانند سفر دوروزه خودشان به تهران را منکر شوند و لذا شاهدخت اشرف هم مجبورند که توضیح شایسته ای جهت این سفر پر مخاطره شان به ایران ارائه دهند. سفری که بنا بر اسناد موجود تنها بدستور، سیا، و ،ام. ای. ۶، و به منظور رساندن پیام و دستور عمل به شاه میبوده است.

در هر حال، مقصود اینکه هر ملاقاتی دستکم دو جانبه است. در ضمن بعد از هر ماموریت و یا ملاقات سیاسی - حال هر چند مخفیانه - گزارشی نیز در آن باره تهیه میشود. حتی اگر شاهدخت اشرف پهلوی این ملاقات را انکار کند، خوب خدا را شکر که آندو جاسوس ملاقات خودشان با شاهدخت

اشرف پهلوی را منکر نمیشوند و آنرا بیاد دارند. نام ایندو جهت اطلاع به شاهدخت اشرف پهلوی
و دیگر علاقه مندان، استفن جانسن مید،

Stephen Johnson Meade

و، نورمن داربی شایر، میباشد.

نام نورمن داربی شایر بارها در اسناد سیا (مثلا در برگ دهم آن) بعنوان رابط انگلیسیها در ژنو
ذکر شده است. حتی اگر حافظه این آقایان هم مانند حافظه شاهدخت اشرف پهلوی ضعیف میبود،
بیشک گزارشی در سازمان اطلاعات سیا و یا ام. ای. ۶ در این خصوص موجود می بود.
افزون بر آن رجوع به این منابع این امتیاز را نیز دارد که میتوان وقایع را از چشم دیگری نیز
ببینیم. برای نمونه، باز در اسناد منتشر شده آمده است که در همان ملاقات، این دو مامور و
جاسوس رشوه هنگفتی هم بابت این همکاری شاهدخت اشرف به وی پرداخت کرده بودند. آقای
داربی شایر در گزارش خود مینویسد که چشمان شاهدخت اشرف پهلوی از دیدن پول رشوه و یک
پالتوی مینک "برق زده بود". (رجوع شود به کتاب "همه مردان شاه" از استیون کینزر. برگ ۱۸.
نشر پیکان چاپ تهران ۱۳۸۲). حال شاید شاهدخت اشرف این بخش را هم انکار کنند و بگویند
علیرغم تنگدستی شان در آن دوران که زنده یاد مصدق که موجب درباریان انگلی را قطع کرده
بود، هرگز رشوه ای را از این دو جاسوس نپذیرفته اند! و خوب البته اینهم باز دلیل نمیشود
و ادعایست در مقابل ادعایی دیگر. ولی با نگاهی کوتاه در خاطرات علم میبینیم که خود برادر
تاجدارشان چقدر از رشوه خواری و دزدی کردنها این خواهر همزادش عاصی بود.

دریادداشت روز ۱۲ مهر ۱۹۷۶ امیراسدالله علم میخوانیم:

" نامه ای از والاحضرت اشرف دریافت کرده بودم تقدیم کردم، که در آن خواسته بود که به نخست وزیر یادآوری کنم که باید معادل یک و نیم میلیون دلار به حساب بانکی او در سوییس وارد کنم. شاه اجازه پرداخت داد و گفت به او بگویید: خانم عزیز اگر اینقدر مشتاق اندوختن ثروت و استفاده از من هستید ، پس چرا این قدر در باره ثروت بخشیدن جنجال براه انداخته اید؟ مگر عقل از سرتان پریده ؟ از یک طرف از سادگی طرفداری میکنید و از طرف دیگر تجمل پرستی را به حد اعلا میرسانید. " (گفتگوهای من با شاه. امیراسدالله علم. جلد دوم . برگ ۸۲۲)

و یا در جایی دیگر علم در روز ۷ دی ۱۹۷۶ مینویسد: " شاه گفت : این خواهر دو قلوی من در تمام عمر من خاری در چشم من بوده است. خودبین و طماع است. " (گفتگوهای من با شاه. امیراسدالله علم. جلد دوم . برگ ۸۴۹)

حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ! وقتی که خود شاه در باره خواهر همزادش اینچنین اظهار نظر کند، آنگاه میتوان بیشتر سخن آقای ،داری شایر، را باور داشت.

از اینها هم که بگذاریم، شما آقای اردشیرزاهدی، ای فرزند توفان! که در خاطرات تان هم اینقدر از خود بعنوان سفیر کبیر لایق ایران در بریتانیا و آمریکا تعریف میکنید، میبایستی نیک بدانید که هر سند محرمانه ای چه در دستگاه ، سیا ، و یا ،ام .ای. ۶، پس از گذشت چند دهه قابل دسترس عموم قرار میگیرد. حتی پرونده تیراندازی و قتل جان. اف. کندی که پرونده اش فعلا در آرشیو ،سیا، خاک میخورد، پس از چند دهه تدریجا مورد دسترس عموم قرار میگیرد. یعنی آفتاب همیشه پشت ابرنمی ماند. همان کاری که روزنامه نگاران نیویورک تایمز در مورد کودتای ۲۸ مرداد

کردند و پس از اظهارات خانم مدلین اولبرایت (بیشتر برای نشان دادن سعه صدر شان به رئیس جمهوری وقت ایران آقای محمد خاتمی) بر آن شدند تا به چند وچون اعمال غیرقانونی دولت آمریکا در ایران و نقش آنان در کودتای مرداد ۱۳۳۲ پی ببرند و به همین دلیل دست به انتشار آن اسناد تاریخی زدند تا کوس رسوایی افرادی چون شما و پدرتان را بر سر بامها بزنند. با فرو کردن سردربرف، زمستان پایان نمیرسد!

آقای اردشیر زاهدی؛ من کپی این اسناد سیا را پا به پای خاطرات شما ورق زدم و خواندم و از آنهمه دروغگوئی و نیرنگ شما دلم به درد آمد. توصیه ای که به خوانندگان آتی کتاب شما نیز دارم: حتما قبل از خواندن این کتاب، کپی اسناد سیا نزدتان باشد. در غیراینصورت فقط مشتکی داستان مکش مرگ ما و جیمزباند بازی "من و پایا جان" گیرتان خواهد آمد.

برای خواندن متن کامل اسناد سیا که سال ۲۰۰۰ در نیویورک تایمز بچاپ رسیده است به این سایت روزنامه رجوع شود:

<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-index.html>

کوچه علی چپ، بن بست است

با در نظر گرفتن سمت هایی که آقای اردشیر زاهدی - بعنوان وزیر امور خارجه و سفارت ایران در سه دوره گوناگون در کشورهای مهمی چون آمریکا و بریتانیا - در رژیم پهلوی به عهده داشته اند، انتظار میرفت تا ایشان خاطرات زیادی از آن ایام را برای خواننده بازگو کند.

البته شاه با اقتداگرایی منحصر بفرد خویش هرگز قدرت سیاسی کشور را با احدی تقسیم نکرد و این انحصارطلبی او شامل تعیین سیاست خارجی نیز میشد. مثلا زمانیکه آقای علم لیست چند تن از وزراء و کارشناسان را برای شرکت جلسه اوپک در الجزایر در سال ۱۹۷۵ در اختیار شاه میگذارد، شاه با خطاب به اسدالله علم میپرسد:

" آخرین الاغها به چه دردی میخورند؟" (گفتگوهای من با شاه. امیراسدالله علم. جلد دوم . برگ ۶۵۷)

علیرغم اینکه ایران در آن کنفرانس علاوه بر تولید صادرات و تعیین قیمت نفت، مذاکرات صلح با عراق بر سراروند رود را نیز دنبال میکرد.

حتی این حساسیت شاه در عدم تقسیم قدرت در سیاست خارجی بیشتر از هر مقوله دیگری محسوس بود، زیرا او علاقه وافری داشت تا جهانیان او را به چشم یک دولتمرد مهم و مطرح (چون شارل دوگل) در سطح بین الملل ببینند. در تمام دیدارهای مهم سیاست خارجه بین ایران و آمریکا و بریتانیا درباره اوضاع منطقه، جنگ اعراب و اسرائیل، خروج بریتانیا از خلیج فارس و غیره، وزیران امور خارجه ایران (از عباس آرام ، عباسعلی خلعتبری و ... گرفته تا اردشیر زاهدی) همیشه بیرون اتاق مذاکرات می نشستند. حتی تمام سخنرانیهای مهم نمایندگان ایران در سازمان ملل متحد میبایستی از تصویب شاه میگذشت. اشتباهی که اردشیر زاهدی یکبار در اوایل تکیه زدن بر مسندش بر وزارت امور خارجه مرتکب میشود. او در ایراد نطقش پس از جنگ شش روزه بین اعراب و اسرائیل در سازمان ملل، مورد مواخذه شدید شاه قرار میگیرد

بطوریکه " کاراردشیر به استعفا میکشد." (برگ ۲۷۴، خاطرات اردشیر زاهدی)

البته نه تنها وزرای امور خارجه که حتی شخص نخست وزیر هم از گرفتن کوچکترین تصمیم در سیاست خارجی، همچو سایر تصمیمات کشوری، معاف بود. بطوریکه شاه به علم دستور میدهد:

" به وزارت خارجه گفته ام که هیچ مقامی غیر از خود من حق ندارد در کارهای وزارت خارجه مداخله بکند، حتی گفته ام برادر هویدا که نماینده ما در سازمان ملل است حق ندارد به نخست وزیر گزارش بدهد، حتی تلفن کند. او را توبیخ کردم که چرا به برادرت گزارشهای وزارت خارجه را میدهی." (معمای هویدا بقلم عباس ملک زاده میلانی، چاپ اختران، تهران برگ ۳۲۶)

به همین دلیل هم هست که آقای اردشیرزاهدی چیز مهمی برای گفتن ندارد، جز تعریفات نارسیستی (خودشیفتگی مفرط) از خود، چنان که او " شهرت و محبوبیت فراوانی میان زنان مشهور و زیبا یافته است. درگیری و رقابت خاصی میان ژاکلین کندی (اوناسیس) و الیزابت تیلور بر سر تصاحب قلب اردشیر پدیدار میشود." (برگ ۳۰۷، خاطرات اردشیر زاهدی)

باری، آقای اردشیرزاهدی در کتاب خاطرات شان مدام تلاش دارند تا خود را یک سفیر برجسته و لایق معرفی نمایند، بدون اینکه یک نمونه درست و حسابی از لیاقت خود بیان دارند. به گفته خودشان، تنها کارشایسته ایشان برای ایران و ایرانیان در طی ده سال سفیری سفارت شاهنشاهی، خاتمه دادن و میانجیگری در یک گروهانگیری در مسجدی واقع در واشینگتن است، که در آنهم البته

هیچیک از طرفین درگیر گروگانگیری، ایرانی نبودند! درحالیکه بارها و بارها در کتاب آقای امیراسدالله علم میخوانیم که شاه از دسته گل به آب دانه‌های آقای اردشیرزاهدی بسیار کف‌ری است. حتی کار بدانجا میکشد که آقای علم پس از گفتگو با آقای جوزف کرافت، از یاران و مشاوران علم در آمریکا، در دفتر خاطرات خود به این نتیجه میرسد که :

" باید سفیرمان را در واشینگتن برکنار کنیم...." چرا که او "سفارتخانه را تقریباً بصورت یک باشگاه پلی بوی در آورده است". (گفتگوهای من با شاه. امیراسدالله علم. جلد دوم . برگ ۸۴۲)

که اتفاقاً این توصیف با تعریفات خود آقای اردشیرزاهدی بیشتر مطابقت دارد، چرا که سفیر کبیرارزنده مان بیشتر از روابط پنهانی و آشکارش با ژاکلین کندی والیزابت تیلور دم میزند تا ارسال گزارشات سیاسی به تهران.

البته ایرادی که در اینجا بر آقای اردشیرزاهدی وارد است اینکه ایشان خودشان بهتر میدانند که در تمام دوران خدمتشان در رژیم پیشین (هم به عنوان سفیر و هم وزیر امور خارجه) هیچ‌کاره بود اند، ولی متأسفانه همان شجاعت آقای امیرعباس هویدا را که به گفته خود آقای زاهدی خود را "فقط رئیس دفتر پادشاه" (برگ ۲۸۸، خاطرات اردشیر زاهدی) میخواند را هم ندارند و چنان وانمود میکنند که این فرزند توفان! ما واقعا در بطن تمام تصمیم‌گیریهای مهم کشوری دست و پا نقش داشته اند.

نحوه لو دادن این مدعیانشان هم بسیار گویاست، چرا که ایشان انجام تمام کارهای کوچکشان را

با جزئیات دقیقی بازگو میکنند ولی در عوض از کنار نقش خود در موضوعاتی بس مهم و پیچیده چون انعقاد پیمانهای نفت (هم پس از کودتا و هم در سال ۱۹۷۲) بس سریع تر از تند باد و توفان رد میشوند.

برای نمونه آقای زاهدی خریدن منزلی را که رضا خان در زمان تبعیدش در ژوهانسبورگ در آن میزیسته و تبدیل آن را به یک موزه ازسوی وزارت امور خارجه ایران درسی واندی سطر شرح میدهد (برگ ۲۸۲، خاطرات اردشیر زاهدی). تمام هنر وزارت امور خارجه و آقای اردشیرخان هم در این میان این بوده است که - راست یا دروغ - آن خانه متروک و قدیمی را با تخفیف نیم میلیون دلار، به قیمت یک میلیون دلار خریداری کرده بود! حالا بگذاریم که از قرار معلوم حیف و میلی هم در این میان شده بود، زیرا که همان یک میلیون دلار در سالهای اواخر شصت میلادی مبلغ بالایی بود و میشد با آن مبلغ در آفریقای جنوبی بجای خانه ای متروک، قصری مجلل خرید.

ولی در هر حال آقای زاهدی در کتابشان فخر فروشی بی انتهایی را بابت تاسیس این "موزه" برای ایرانیان در آنسوی دنیا براه میاندازند که آدمی با قدری تامل میبیند که اینکار ایشان نیز بیشک یک خوش خدمتی به خاندان پهلوی و فامیل خودش (رضا شاه پدربزرگ زنش، شاهدخت شهناز وجد پدیری دخترش، مهناز مییاشد) بوده تا خدمتی بما ایرانیان! دلیل آن هم کاملاً آشکار است: کدام ایرانی به آنسوی جهان میرود تا خانه مسکونی دیکتاتور پیشین کشورش را زیارت کند؟! بیشک آن خانه به اصطلاح "موزه رضا شاه" در آفریقای جنوبی تاکنون بازدید کننده ای جز اعضای خاندان پهلوی (واحتمالاً خاندان فرانکو و موسولینی) نداشته است.

ملی شدن هویج در ایران و کنسرسیوم چغندر

ولی بگذارید نگاهی بیفکنیم درباره پیمانهای نفت درخاطرات آقای اردشیرزاهدی. در این کتاب آقای زاهدی حتی یک کلمه هم درباره انگیزه و فرنود (دلیل) اصلی سقوط دولت ملی و مردمی دکتر مصدق، یعنی مجادلات نفتی او با دولت انگلستان، مبارزه های جانانه او در سازمان ملل و دادگاه بین المللی لاهه و کلا نهضت ملی شدن نفت ایران به رهبری او سخنی به میان نمیآورد. تنها اشارتی که ایشان دارند این است که

"دکتر محمد مصدق؛ نخست وزیر پیشین که در روزگار او صنعت نفت ملی شد." (برگ، خاطرات اردشیر زاهدی ۱۷۲)

یعنی از سخن او چنین برمیآید که گویا دکتر مصدق نه از بانیان، نه رهبر و نه از کوشندگان جنبش ملی شدن نفت بوده است و ملی شدن صنعت نفت ایران اتفاق ساده ای بوده که تنها در زمان زمامداری او (حتما خود بخود و یا بدست پاپاجان زاهدی و یا شاه) رخ داده است.

اشارات ایشان پس از آن نیز بسیار کوتاه و نا مفهوم است و تنها علت اشاره به آنها هم بیشک به این دلیل است که اردشیرخان خواسته اند به خواننده تفهیم کنند که، آری، ایشان نیز در جریان کارها بوده اند! ولی از آنجائیکه مایل نیستند تا زیاد در باره آن گزاره بحث و گفتگو کنند، باز هم با سرعتی توفان وار داستان را زیرسبیلی در میکنند. بله این چنین است که در مقایسه با آن شرح سی و اندی سطری موزه رضا خان در ژوهانسبورگ، آقای اردشیرخان نهایتا ده سطر ونیم برای توضیح درباره کل جنبش ملی شدن نفت و انعقاد پیمان کنسرسیوم در سال ۱۹۵۴ اختصاص داده

اندا! البته علت اصلی این توضیحات ایشان نیزافاده فروشی است، وگرنه از ذکر همین چند سطرهم دریغ میکردند. برای نمونه :

" وقتی در پائیز ۱۳۳۲ هجرت هوور کارشناس امور نفتی وزارت امور خارجه به ایران آمد. اردشیر نیز بدون داشتن هر گونه سمت رسمی در مذاکرات شرکت میکرد". (برگ ۱۶۷، خاطرات اردشیر زاهدی)

همین! نه یک کلمه بیشتر و نه کمتر! انگاری کسی بخواهد از سفر مهم خود به کره مریخ سخن بگوید و تنها به ذکر این جمله اکتفا کند که: آری من به کره مریخ رفتم!

خوب بسیار عالی! آری اردشیر خان، شما در آن جلسات مهم نفت شرکت داشتید و بیشک هم آدمی بس مهم بودید! خوب که چه شود؟ چه نتایجی از آن جلسات بیرون آمد؟ شما آقای اردشیر زاهدی، از مهمترین واقعه عمرتان تعریف میکنید و آنگاه از این مبحث چنین سرسری میگذرید؟ بن بست ایران و بریتانیا در مسئله نفت، برآستی بزرگترین رخداد زندگی و بهترین بخت برای شما و پدرتان بود. اگر توافقی در مورد مسئله نفت بین ایران و بریتانیا حاصل میشد و صنعت نفت ایران ملی میشد، شما و پدرتان در خواب هم نمیتوانستید به آنچنان مقاماتی دست یابید!

جالب اینکه آقای زاهدی در همین چند سطر تلاش دارند تا نشان دهند که ایشان پس از کودتا، آدمی بس مهم تشریف داشته اند، هر چند که خود اقرار میکنند که رسماً هیچ سمتی هم نداشته اند! برآستی این پرسش پیش میاید که ایشان مقام و سمت خود را برای شرکت در این جلسات مهم نفتی چه مینامیده اند؟ بالاخره میبایستی بر همه شرکت کنندگان معلوم میشد که هر کسی در کدام

سمت و کدام وزارتخانه در آن مذاکرات شرکت میکند. شاید هم ایشان تنها به ذکر نامشان اکتفا کرده و پرسیده بودند که چه کسی چای میخواهد!

در حال همین اشاره آقای زاهدی بیانگر اینست که رژیم پیشین، چه رژیم آشفته و درهم و برهمی بوده است که افرادی بدون هیچ سمت و یا مقامی، در آن مذاکرات شرکت میکردند. آقای اردشیر خان با همین گفتارشان، رسماً اذعان میدارند که رژیم شاه چه افراد بی صلاحیتی را به اینچنین "مذاکرات مهمی" گسیل میداشته است. مگر جوان ۲۵ ساله ای چون اردشیر زاهدی در آن زمان چه تخصصی در مسئله نفت و یا مذاکرات سیاسی داشته که جواز شرکت در چنین مجلسی را دریافت کرده بود؟ و یا آیا این خود دلیلی بر آن نیست که هم آقای امینی (بعنوان وزیر دارایی دولت غیر قانونی و کودتایی فضل الله زاهدی) و هم این اردشیرخان جوان ۲۵ ساله ما در آن زمان (که بنا بر ادعای خودشان هیچکاره و از داشتن هرگونه سمت رسمی محروم بوده اند) مهره هایی بس کوچک در بازیهای پشت پرده لندن و واشینگتن برای انعقاد قرارداد استعماری کنسرسیوم نفت با دولت ایران بوده اند؟ امروزه همگان نیک میدانیم که یکی از اهداف کودتای شوم ۲۸ مرداد همان لغو "قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از بریتانیا" بود. قانونی که به همت مردم ایران و به رهبری دلیرانه دکتر مصدق در مجلس شورای ملی ایران به تصویب رسیده بود!

بازگویی این توضیحات هرچند کوتاه آقای زاهدی برآستی برای رژیم پهلوی هم شرم آوراست. پرسش اینجاست که ایشان بعنوان یک هوادار و سرسپرده بی چون و چرای رژیم پیشین چرا این گزاره (موضوع) را نیز مانند گزاره های دیگر شامل سانسور نکرده اند؟ سانسوری که خواننده وجودش را در هر برگ از این کتاب احساس میکند. بیشک ایشان با بازگو کردن داستان به اصطلاح

"شرکت در مذاکرات نفت" که روزگاری به ریاست قهرمانان ملی ایران همچودکتر مصدق و دیگر "سنگین وزنها" ونوابغ سیاسی ایران اداره و رهبری میشد، میخواهد چند مثقالی ازحس خود بینی و باد سری خویش را ارضاء کند که آری من هم در آن دوران ودرسن ۲۵ سالگی برای خودم کسی و میان سرها سری بوده ام!

پس ازاین توضیحات کوتاه وچند سطری آقای اردشیر زاهدی درباره یکی ازتنگین ترین واستعماری ترین قرارداد های منعقد شده دولت ایران با بیگانگان برسرمنابع زیرزمینی اش- پس از پیمان نفت رضا شاه پهلوی با بریتانیا در سال ۱۹۳۳- وتاسیس کنسرسیوم نفت درسال ۱۹۵۴ که به بیان دیگر کوفتن آخرین میخ بر تابوت جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران بود، گزاره "نفت" تماماً به بوته فراموشی سپرده میشود ودیگر سخنی ازآن درکتاب خاطرات این فرزند توفان نمی رود. تا اینکه پس ازنود وچندی برگ دیگر ازکتاب، آقای زاهدی ناگهان گریزی به صحرای کربلای "نفت" میزنند ودرباره بازنگری درقرارداد کنسرسیوم نفت دراویل دهه هفتاد میفرمایند که :

" دراین مذاکرات قرار بود ترتیبات تازه ای در روابط ایران و کنسرسیوم برقرار شود و منافع بیشتری عاید کشور گردد". (برگ ۲۶۱، خاطرات اردشیر زاهدی)

نخست باید از آقای زاهدی پرسید که سخن از کدام کنسرسیوم در میان است؟ کاشت چغندر یا هویج ؟ بیشک کنسرسیوم نفت که نمیتواند باشد. چون اردشیرخان ما کمی پیش ازآن فرموده بودند که صنعت نفت " درزمان زمامداری مصدق" ملی شده بود.

(" دکتر محمد مصدق؛ نخست وزیر پیشین که در روزگار او صنعت نفت ملی شد. " برگ ۱۷۲،

خاطرات اردشیر زاهدی)

پس سخن از کدامین کنسرسیوم در میان است؟ اگر ایران صادرات هویج و چغندری هم داشت که همواره ملی بودند و دیگر احتیاجی به زحمت آقای زاهدی نبود. پس صحبت بر سر کدام کنسرسیوم است؟ اگر منظور اردشیر خان کنسرسیوم نفت ایران است، پس جا داشت که ایشان دستکم کمی درباره آن زمینه چینی به عمل می‌آوردند تا خواننده در این میان گیج نگردد.

اما آقای اردشیر زاهدی، شما که نمیتوانید از یک سو بگویید صنعت نفت ایران ملی شده بود، و از سوی دیگر از "منافع بیشتر در کنسرسیوم" (آنهم بدون ذکر کلمه نفت) سخن برانید! گویا پس از چند دهه سفارت و وزارت امور خارجه هنوز هم معنای "ملی شدن نفت" را نفهمیده اید. معنای ملی شدن نفت یعنی واگذاری حق مالکیت تام و صد درصد نفت ایران به ایرانیان. پس بنابراین زمانیکه سخن از "ملی شدن نفت ایران" در میان باشد، دیگر سخن راندن از مذاکرات با یک کنسرسیوم بر سر تقسیم حق امتیاز این نفت با بیگانگان، سخنی است بس عبث و پوچ .

پیدا کنید پرتقال فروش نفتی را

در حال آقای اردشیر زاهدی بایستی تکلیفش را با خوانندگان شکاکی چون من تعیین کند. امروزه دیگر هر کودک دبستانی نیک میداند که هنر اصلی دکتر مصدق همانا ملی کردن صنعت نفت و خلع

ید از استعمار بریتانیا بی بود. اصلاً پیش شرط قبولیت پست نخست وزیری ازسوی دکتر مصدق منوط بر همین تصویب لایحه ملی شدن صنعت نفت ایران بود. خود آقای زاهدی نیز در کتابشان قبول دارند که صنعت نفت در دوران مصدق ملی شده بود.

حال ایشان یا بایستی اذعان دارند که صنعت نفت ایران پس از سرنگونی حکومت مصدق دیگر ملی نبوده است یا همچنان ملی مانده بود. ولی آقای زاهدی بیشک نمیتواند ادعا کند که صنعت نفت پس از سرنگونی دکتر مصدق همچنان ملی مانده بود، چرا که این ادعا با مذاکرات کنسرسیوم نفت که در دوران زمامداری وزارت امور خارجه ایشان صورت گرفته مغایرت تام خواهد داشت. در ضمن رد این ادعا، که صنعت نفت پس از سرنگونی دکتر مصدق همچنان ملی مانده بود، بدان معنا خواهد بود که نه تنها او، بلکه تمام دولتین ذینفع در کنسرسیوم نفت (آمریکا، بریتانیا، هلند و فرانسه) به همراه دولت ایران آنقدر نادان بودند که فرق "ملی شدن" با واگذاری "حق امتیاز" به کنسرسیوم نفت را نمیدانستند!

پس در اینجا است که آقای زاهدی (و شرکاء) مجبورند برای اثبات ادعای خود، دنبال پرتقال فروش دیگری هم بگردند که قانون ملی شدن صنعت نفت در ایران را پس از سرنگونی حکومت مصدق لغو کرده است. (حال به هرنحوی! مثلاً طی یک قرارداد نظیر آنچه امینی و پیچ در سال ۱۹۵۴ امضا کردند). به بیان دیگر، تمام مبارزات و تلاشهای مردم ایران را به رهبری دکتر مصدق در طی حکومت ۲۸ ماهه حکومت ملی و مردمی برای ملی نمودن منابع زیرزمینی کشور، استقلال کشور و استقرار حاکمیت قانون در آن بیک قلم نابود نموده است. شاید لازم باشد که آقای اردشیر زاهدی جهت صرفه جویی در انرژی و وقت خود، همانگونه که دنبال این پرتقال فروش نفتی

هستند، از روزولتِ پرتقال فروش نیز غافل نباشند. چون این دو پرتقال فروش مانند پشت و روی یک سکه هم همیشه با هم و توأم باهمند!

البته فراموش نشود که آقای اردشیر زاهدی ۵۴ سال است که هنوز دنبال روزولتِ پرتقال فروش می‌گردند و گمان نمی‌رود که به این زودیها هم این پرتقال فروش ناجنس را پیدا کنند، با وجود اینکه سابقاً آقای اردشیر زاهدی با این روزولتِ پرتقال فروش کلی هم رفیق بوده اند، بگونه ای که این جناب پرتقال فروش ایشان را " اردی " خطاب میکرده اند و حتی در روز ۲۸ مرداد ، پس از پیروزی کودتا چند دقیقه ای در باغ سفارت آمریکا ذوق زده با هم رقصیده اند. بنابراین خوانندگان گرامی میتواند خود حدس بزنند که آقای اردشیر زاهدی برای یافتن این پرتقال فروش نفتی ناجنس هم دستکم ۵۴ سال دیگر وقت لازم خواهند داشت. پس اجازه بدهید مطلب را ادامه دهیم، مگر اینکه ۵۴ سال دیگر طاقت انتظار داشته باشید!

البته خواننده خود میتواند در سطور بس کوتاه خاطرات آقای زاهدی ببیند که در این قرارداد های منعقد شده بین ایران و شرکتهای نفتی خارجی پس از کودتا در سال ۱۹۵۴ "در زمان زمامداری فضل الله زاهدی"، تنها سخنی که در میان نیست همان خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران و بریتانیا و مالکیت تام ایران بر منابع نفت و گازش میباشد. برای نمونه آقای اردشیر زاهدی میفرماید که :

" در این مذاکرات قرار بود ترتیبات تازه ای در روابط ایران و کنسرسیوم برقرار شود و منافع بیشتری عاید کشور گردد". (برگ ۲۶۱ ، خاطرات اردشیر زاهدی)

به بیانی دیگر خود آقای اردشیرزاهدی قبول دارند که :

الف - مالکیت تام و صد درصدی ایران بر منابع نفت و گازش در میان نبوده است.

ب - تا پیش از بازنگری در کنسرسیوم نفت (۱۹۷۲) منافع کمتری نصیب ایران میشده است.

پ - افزون بر آن آنگونه که خود اردشیرخان ادعان دارند و میفرمایند "قرار بود". با بیانی دیگر

برای خواننده و خود آقای اردشیرزاهدی هم روشن نیست که بالاخره آن "قرار" کارش به کجا

کشید و آن "منافع بیشتر" نصیب ایران شد یا نه؟

البته لازم به یادآوری است که مدت اعتبار آن قرارداد استعماری کنسرسیوم نفت (معروف به

پیمان نفتی، امینی - پیچ) که در سال ۱۹۵۴ و پس از کودتا و "در زمان زمامداری فضل الله زاهدی"

بین ایران و کمپانیهای نفتی بسته شد، ۲۵ ساله بود. به بیانی دیگر، آن پیمان استعماری

کنسرسیوم نفت در سال ۱۹۷۹ به پایان میرسید. به همین خاطر، چند سال پیش از پایان رسیدن

پیمان نفتی، کمپانیهای نفتی سهم در کنسرسیوم نفت سخت به تکاپو افتادند تا مدت

اعتبار کنسرسیوم نفت را تمدید نمایند. البته همانگونه که بدان اشاره رفت ، اصولاً آقای

اردشیرزاهدی مایل به ذکر این چنین مسائل نفتی و پرسش برانگیز نیستند و تلاش دارند تا

در چند سطر، این فرهاد (مسئله) بغرنج را سر و ته کنند. البته این فراموشی عمدی اردشیرخان ما

از گفتن این گزارهای مربوط به نفت، این سود را هم برای ایشان دارد که آن گروه از خواننده گانی

که آگاهی چندانی از پیمانهای نفتی و کنسرسیوم نفت ندارند، خیال کنند که این اردشیرخان ما

در آن معاملات نفتی نقشی مهم بازی کرده اند و یا اینکه تنها به همت ایشان قرار بوده تا با

بازنگری درکنسرسیوم نفت، چند درصدی بیشتر از آن سهم پنجاه درصدی، نصیب ایران گردد. ولی بنا براساس اسناد موجود و با رجوع به کتاب خاطرات اسدالله علم و حتی کتاب خود محمد رضا شاه (پاسخ به تاریخ)، میتوان دریافت که این خود شاه بود که به تنهایی تمامی مذاکرات بازنگری و انعقاد پیمان نفت با کمپانیهای سهیم درکنسرسیوم را برعهده گرفته بود و تمام مذاکرات نفت بدور از چشم مجلس شورای ملی، نخست وزیر یا حتی رئیس شرکت "ملی نفت ایران" برگزار میشد. حال تکلیف وزیر امور خارجه ایران - که شاه آنرا تنها به چشم یک مقام و نماد تو خالی میدید - که دیگر جای خود داشت.

درهر حال از توضیحات مبهم آقای اردشیر زاهدی چنین برمیآید که فرزند توفان مان نیز پشت درهای بسته مذاکرات پیمان نفت مانده بوده و آخر سر هم نفهمیده است و نمی داند که بالاخره این بازنگری در قرارداد کنسرسیوم نفت، چه سود احتمالی را نصیب ایران ساخت!

باز هم جهت اطلاع آقای اردشیر زاهدی باید یادآور شوم که با انعقاد پیمان ننگین نفت امینی - پیچ در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۵۴، دولت پدرشان، فضل الله زاهدی، قانون ملی شدن صنعت نفت را لغو و بجای آن دولت ایران منابع نفت و گازش را به مدت ۲۵ سال به شکل پنجاه - پنجاه با کنسرسیوم نفت تقسیم نمود. افزون بر آن طبق پیمان استعماری امینی - پیچ، دولت ایران متعهد گشت تا غرامتی هنگفت (حدود یک میلیارد پوند استرلینگ) را به طور اقساط به دولت بریتانیا، بعنوان خساراتی (!!) که بریتانیا بر اثر عدم استخراج نفت در ایران در دوران حکومت دکتر مصدق متحمل گشته بود، بپردازد! از آن گذشته با عقد این پیمان نفتی، کنسرسیوم نفت (متشکل از آمریکا و بریتانیا هر یک چهل درصد، فرانسه چهارده درصد و هلند هفت درصد) امتیاز جستجو و استخراج

نفت در ۲۵۰,۰۰۰ مایل مربع از خاک ایران را از آن خود ساختند.

برای مطالعه بیشتر در باره پیمان ننگین امینی - پیچ، کافی است که در اینترنت دنبال این واژه

Oil Participants Ltd (IOP) گشت:

و یا برای نمونه به این، سایت، رجوع نمایید:

http://goliath.ecnext.com/coms2/summary_0199-2637786_ITM

جا دارد که از آقای اردشیرخان بپرسیم که آیا این فرهاد (مسئله) نفت ایران از "آبگوشت همدانی و چلو کباب با برنج دُم سیاه" (برگ، خاطرات اردشیر زاهدی ۱۳۶) و یا "گم شدن گوشواره برلیان الیزابت تایلور هنگام رقص با اردشیر" (برگ ۳۰۷، همانجا) کم اهمیت تر بود که آقای اردشیرخان توضیحی در این باره نمیدهند!

بیشک اشاره بس کوتاه اردشیر خان ما در مورد اینچنین گزاره بس مهم و اساسی، تنها به این خاطر بوده که این کنسرسیوم نفت با واقعه شوم کودتای ۲۸ مرداد گره محکمی خورده است و در واقع علت و معلول یکدیگرند. مگر میشود از کنسرسیوم نفت نامی برد و از لقمه بزرگ هشتاد درصدی آن، که در دو لقمه ۴۰ درصدی نصیب همان دو کشوری شد که کودتای ۲۸ مرداد را به انجام رسانیده بودند، یادی نکرد. پس صلاح در این بوده که این فرزند توفان به معنای اصیل کلمه، چون تند بادی از این فرهاد (مسئله) بودار بگذرد.

و یا شاید هم این فرزند توفان ما شرم دارد که اعتراف کند که تنها چیزی که از آن کنسرسیوم

شوم نفت نصیب ایران گشت، همان نام شرکت کنسرسیوم بود. گواژه (طنز) تاریخ را بنگر که چه نام دروغین و فریب آوری نصیب ما ایرانیان کرد: " شرکت ملی نفت ایران".

ادامه دارد

r.rahimpour@ois-iran.com

www.ois-iran.com

<http://www.mahnaaz.com/>



محمد رضا شاه ، خلعتبری و زاهدی در مقابل کارتر و همراهانش